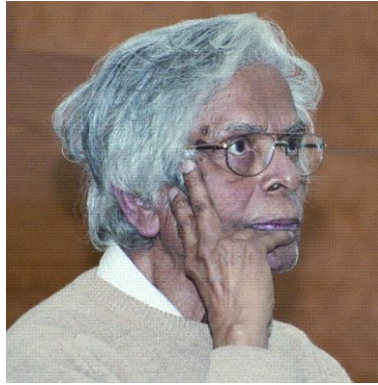


سوسیالسم و فرد در آثار مارکس



برگردان: پویندگان تجارب تاریخی- طبقاتی- جهانی کارگران

اهمیت فرد در آثار مارکس

نقطه عزیمت مارکس، گذرا بودن سرمایه (داری) است. سرمایه‌داری پدیده‌ای تاریخی، نه مطلق و نه ابدی، است و وظیفه تاریخی آن دقیقاً ایجاد شرایط برای ظهور شکل بالاتری از جامعه است. به محض انجام این وظیفه، از سرمایه‌داری خواسته می‌شود که «کنار رود و جای خود را به جامعه‌ای با فرم عالیت‌تری بدهد» (دست‌نوشته‌های ۵۸-۱۸۵۷).

قبل از هرچیز لازم است کلامی چند درخصوص معنای سوسیالیسم گفته شود. بر اساس فهم متعارف، که در آن دیدگاه‌های چپ مسلط و راست به شکلی متناقض همپوشانی می‌کنند، سوسیالیسم به مثابه جامعه، اساساً با وجود نظامی تحت حاکمیت مرجع سیاسی واحد در سطح جامعه — معمولاً حزب کمونیست — و مالکیت عمومی (در واقع دولتی) بر وسایل تولید مشخص می‌شود. این شکل پایه‌ای سوسیالیسم، با تفاوت‌هایی در جزئیات، جهانی از زمان پیروزی بلشویک‌ها در روسیه در سال ۱۹۱۷ در گستره جهانی حاکم شده است. به راحتی می‌توان دید که این سوسیالیسم، هرچند از سوی گروهی اداره می‌شود که مدعی پیروی اصیل از مارکس هستند، ارتباط چندانی با آنچه مارکس به عنوان سوسیالیسم پس از ناپدید شدن سرمایه‌داری تصور می‌کرد، ندارد. مارکس این جامعه پسا-سرمایه‌داری را به یکسان و بدون تمایز، کمونیسم، سوسیالیسم، جمهوری کار، جامعه تعاونی، اتحاد افراد آزاد، جامعه تولیدکنندگان آزاد و متحد، یا خیلی ساده و بیشتر از همه — «انجمن» (association) می‌نامید. دلیل اساسی این واگرایی کامل این است که سوسیالیسم به اصطلاح «واقعی» قرن گذشته، نه تنها نتوانست از سرمایه‌داری فراتر رود، بلکه ویژگی‌های بنیادین آن را دست‌نخورده حفظ کرد: تولید کالایی، کار مزدی و دولت، که همگی مستقیماً با آزادی افراد در تضادند و آنها را به بردگی می‌کشند. این ویژگی‌ها طبیعتاً در سوسیالیسم مورد نظر مارکس جایی ندارند. همچنین می‌توان دقیقاً نشان داد که مالکیت عمومی ادعایی بر ابزار تولید، فاقد هرگونه جنبه عمومی است. بنابر برداشت مارکس از مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، این مالکیت عمومی یا دولتی بر ابزار تولید، در واقع شکلی از مالکیت خصوصی است. از نظر مارکس، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید زمانی وجود دارد که این ابزار، جدا از تولیدکنندگان، در اختیار اقلیتی خاص باشد و اکثریت جامعه را تنها با نیروی کار خود برای فروش باقی بگذارد. مارکس این وضعیت را «مالکیت طبقه‌ای مشخص» یا «مالکیت خصوصی بخشی از جامعه» می‌نامد.

— صرف نظر از شکل نهادی آن (رک. نظریه‌های ارزش افزوده، جلد اول؛ مانیفست کمونیست؛ جنگ داخلی در فرانسه). به عبارتی، وجود کار مزدی شرط لازم و کافی برای تحقق مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است.

در مورد سوسیالیسم، این سرمایه‌داری است که شرایط مادی و ذهنی لازم برای ظهور سوسیالیسم را فراهم می‌کند، و سوسیالیسم خود حاصل انقلاب اجتماعی خودبنیاد و رهایی‌بخش زحمتکشان است که کل شیوه تولید را دگرگون می‌سازد. مارکس این شیوه تولید نوین را «شیوه تولید جمعی» (Association Mode of Production - AMP) می‌نامد که در تقابل با شیوه تولید سرمایه‌داری (Capitalist Mode of Production - CMP) قرار می‌گیرد. در حالی که مشخصه اصلی CMP، جدایی تولیدکنندگان مستقیم از ابزار تولید است که در مالکیت و سلطه سرمایه‌داران قرار دارد و به عنوان نیروی مستقل و بیگانه در مقابل تولیدکنندگان ظاهر می‌شود، رابطه تولید در AMP، اتحاد دوباره تولیدکنندگان با ابزار تولید است؛ جایی که تولیدکنندگان بر ابزار تولید — که آفریده خودشان است — مسلط هستند. در تطابق با این رابطه تولیدی جدید، رابطه مالکیت جدیدی نیز شکل می‌گیرد. به جای مالکیت خصوصی پیشین (فردی یا جمعی) بر ابزار تولید — که اکثریت عظیم جامعه (افراد زحمتکش) از آن محروم بودند — اکنون تصرف جمعی توسط کل جامعه وجود دارد؛ جایی که همه افراد، صرفاً تولیدکننده هستند. همچنین، با ناپدید شدن تولید ناشی از کارهای خصوصی مستقل از یکدیگر، شکل تولید اجتماعی جمعی پدیدار می‌شود.

بدین سان، شکل‌گیری روابط تولید جدید به صورت خودکار موجب نابودی کار غیرمستقیم اجتماعی در جامعه قدیم و جایگزینی‌اش با کار مستقیم اجتماعی می‌شود، امری که شکل کالایی محصولات را از معنا تهی می‌کند. همان‌طور که مارکس در «نقد برنامه گوتا» تأکید می‌کند، در «جامعه تعاونی»، تولیدکنندگان محصولات خود را مبادله نمی‌کنند، بلکه تخصیص (حق تصرف بدون اجبار)/توزیع محصولات صرفاً از دو طریق انجام می‌پذیرد: نخست، میان شاخه‌های مختلف تولید، و دوم، میان اعضای جامعه جدید. این فرآیند تخصیص/توزیع - برخلاف نظام سرمایه‌داری - بدون نیاز به واسطه‌گری مبادلات فردی و به شکلی مستقیم صورت می‌گیرد. در این نظام، بخشی از کل محصول اجتماعی به توسعه دستگاه تولیدی جامعه، تأمین صندوق‌های بیمه و ذخیره برای مواجهه با عدم قطعیت‌ها اختصاص می‌یابد، و مابقی بین مصرف فردی و جمعی اعضا توزیع می‌شود. نهایتاً، باید توجه داشت که از منظر مارکس، «سازمان‌دهی» جامعه سوسیالیستی «ذاتاً اقتصادی است - یعنی برپا کردن شرایط اتحاد افراد» (ایدئولوژی آلمانی). در جامعه سوسیالیستی - که

بنابه تعریف، فاقد طبقه است - هیچ نهاد مربوط به قدرت سیاسی وجود ندارد. این موضع هم در مناظره مارکس با پرودون (۱۸۴۷) و هم در «مانیفست کمونیست» (۱۸۴۸) به وضوح بیان شده است. در واقع، مارکس همواره بر ناسازگاری ذاتی دولت و آزادی انسان پای فشرده است. تنها در مرحله «گذار انقلابی» پیش از استقرار سوسیالیسم است که دولت - به عنوان ابزار طبقه کارگر (نه حزبی به نام طبقه) که نماینده «اکثریت عظیم جامعه و عمل کننده به نفع آن اکثریت» است (مانیفست ۱۸۴۸) - پس از انهدام دستگاه دولتی پیشین، به منظور سرکوب احتمالی مقاومت «برده داران جامعه قدیم» پدیدار می شود (ر.ک. به «جنگ داخلی در فرانسه» و نقد مارکس بر باکونین، ۱۸۷۴). باید تأکید کرد که این آخرین دولت موقت - به مثابه شر ضروری - که تحت هدایت «اکثریت عظیم و برای منافع اکثریت عظیم» عمل می کند، به دلیل ماهیت گذرای خود، کمترین سطح سرکوب را در مقایسه با تمامی اشکال دولت در تاریخ تکامل اجتماعی تاکنون داراست.

دغدغه همیشگی مارکس، وضعیت فرد - به ویژه فرد زحمتکش - در جامعه و معیار وی برای سنجش کیفیت هر جامعه محسوب می شد. در واقع، مارکس تحول جامعه انسانی را در سه مرحله، حول محور تغییر وضعیت فرد (زحمتکش) خلاصه می کند :

«روابط وابستگی شخصی، نخستین اشکال اجتماعی ای هستند که در آن ها فعالیت مولد انسانی - هرچند به شکلی محدود و پراکنده - تکامل می یابد. استقلال شخصی مبتنی بر وابستگی مادی، دومین صورت بندی عمده است که در آن شبکه ای عام متشکل از روابط، قابلیت ها و نیازهای جهان شمول شکل می گیرد. فردیت آزاد مبتنی بر توسعه جهانی افراد و تسلط آن ها بر بارآوری اجتماعی مشترکشان به مثابه قدرت اجتماعی (خود)، سومین مرحله این فرایند است.» (دست نوشته ها ۵۸-۱۸۵۷)

سه مرحله مورد اشاره به ترتیب به پیشاسرمایه داری، سرمایه داری و سوسیالیسم اشاره دارند. چند سال بعد، طرح سه مرحله ای تکامل وضعیت فرد زحمتکش به گونه ای متفاوت در سخنرانی مارکس (به انگلیسی) برای کارگران لندن (۱۸۶۵) بازتاب یافت. در اینجا، رابطه «انسان کار» و «ابزار کار» از «اتحاد اولیه» می گذرد سپس مرحله «تفکیک و تجزیه» آن را طی می کند و در نهایت به «بازسازی اتحاد اولیه در قالب تاریخی جدید» می رسد.

بنابراین، در سوسیالیسم — که مارکس آن را «اتحادیه‌ای از افراد آزاد» می‌نامد — فرد فارغ از وابستگی شخصی و مادی به «فردیت آزاد» دست می‌یابد. هنگامی که مانیفست کمونیست تأکید می‌کند که «توسعه آزادانه هر فرد شرط توسعه آزادانه همگان است» (و در جلد اول کاپیتال نیز تکرار می‌شود)، اساس جامعه جدید دقیقاً همین فردیت آزاد است .

در مورد فرد زحمتکش، شمار اندکی از خوانندگان مارکس به تمایز مهمی که او نخستین بار در دست‌نوشته‌های اولیه‌اش مطرح کرد — یعنی تفاوت بین «فعالیت» انسانی به‌طور عام و «کار» بطور خاص — توجه کافی نشان داده‌اند. این غفلت به سوءتفاهمی فاحش درباره دعوت مارکس به «نابودی کار» و «تقسیم کار» به‌عنوان وظیفه انقلاب کمونیستی انجامیده است. ردپای این ایده را می‌توان در دست‌نوشته‌های پاریس (۱۸۴۴) مارکس، به‌ویژه در ایدئولوژی آلمانی و نوشته‌اش درباره فریدریش لیست (۱۸۴۵) مشاهده کرد. به‌دلیل همین موضعگیری، مارکس موسوم به «جوان» را «آرمان‌شهری» خوانده‌اند. اما پرسش اینجاست: مارکس دقیقاً از کدام معنای «کار» سخن می‌گوید وقتی خواستار نابودی تقسیم کار و خودِ کار می‌شود؟ همان‌طور که او توضیح می‌دهد، مقصود «کار به شکلی است که تاکنون وجود داشته»؛ یعنی کاری که «ذاتاً بردگی‌گونه، غیرانسانی و ضداجتماعی» است و از سوی «سوژه‌ای بیگانه» بر فرد تحمیل می‌شود. این «فعالیت خودانگیخته» و آزادانه کارگر نیست، بلکه «شکل منفی فعالیت خودانگیخته» محسوب می‌شود. در جامعه جدید، «این شکل از فعالیت» جای خود را به «فعالیت خودانگیخته افراد» خواهد سپرد. مارکس سال‌ها بعد در نقد برنامه گوتا (۱۸۷۵) بار دیگر به این معنای عمیقاً رهایی‌بخش کار برای سوسیالیسم باز می‌گردد.

جنبه‌ای دیگر از کار وجود دارد که پیوندی حیاتی با فرد زحمتکش در نظام سوسیالیستی دارد. در تمام شیوه‌های تولید — دست‌کم پس از گذار از ابتدایی‌ترین مرحله — کل زمان کار جامعه به زمان کار لازم و کار اضافی تقسیم می‌شود. کار لازم، کاری است که برای حفظ و بازتولید نیروی کار ضرورت دارد و کار اضافی که فراتر از این نیازهاست و در نظام سرمایه‌داری، محصول آن به شکل ارزش اضافی تجلی می‌یابد. «از نظر سرمایه‌دار، این کار تمام جذابیت‌های آفرینش از هیچ را دارد.» با ناپدید شدن شیوه تولید سرمایه‌داری، بخشی از کل فعالیت انسانی همچنان به معنای سابق لازم باقی می‌ماند — یعنی حفظ و بازتولید نیروی کار فرد زحمتکش از طریق تأمین نیازهای مصرف جمعی و فردی، از جمله غذا، مسکن، بهداشت و آموزش. با این

حال، برخلاف سرمایه‌داری، حوزه کار لازم بسیار گسترده‌تر می‌شود تا با نیازهای توسعه همه‌جانبه فرد سازگار باشد، و تنها محدودیت آن، توان تولیدی جامعه است. کار فراتر از این کار لازم—یعنی کار اضافی—که در سرمایه‌داری عمدتاً به انباشت سرمایه خدمت می‌کرد، ناپدید می‌شود.

در سویه‌ای دیگر، بخشی از فعالیت‌هایی که در نظام سرمایه‌داری ذیل «کار اضافی» طبقه‌بندی می‌شوند - نظیر تشکیل صندوق‌های ذخیره و انباشت - در جامعه‌ی سوسیالیستی به «کار لازم» بدل خواهند شد. این منابع نه برای انباشت سرمایه (که اساساً منتفی است)، بلکه برای اهدافی چون بیمه‌ی اجتماعی، ذخیره‌ی جمعی و بازتولید گسترده‌ی ابزار تولید به کار می‌روند؛ نیازهایی که پاسخگوی مطالبات فزاینده‌ی اعضای جامعه‌ی متحد - از جمله حمایت از افراد ناتوان از کار - هستند. همه این‌ها در حوزه تولید مادی قرار می‌گیرند. بنابراین، در سوسیالیسم تمام کار اختصاص‌یافته به تولید مادی به مثابه کار لازم محسوب می‌شود. زمان فراتر از این کار لازم که برای تولید مادی مورد نیاز است، در واقع زمان آزاد است - زمان قابل‌تصرفی که خود، عین ثروت واقعی عمل می‌کند: از یک سو برای بهره‌برداری از مواهب تولیدی و از سوی دیگر برای فعالیت آزاد - فعالیت فارغ از اجبار غایت بیرونی (اعم از ضرورتی طبیعی یا وظیفه‌ای اجتماعی) که باید ارضا شود، تعیین می‌گردد. حتی کار غیرقابل‌تصرف یا کار لازم در سوسیالیسم ماهیتی کیفی متفاوت با کار لازم در جوامع طبقاتی دارد، چرا که این زمان نه توسط قدرتی بیگانه تحمیل می‌شود، بلکه با میل و رغبت توسط تولیدکنندگان متحد به مثابه فعالیت خودانگیخته و تأیید خویش‌نجام می‌پذیرد. به نظر می‌رسد وقتی مارکس در نقد برنامه گوتا (همانطور که پیشتر اشاره شد) از کار نه فقط به عنوان وسیله‌ای برای زندگی، بلکه به عنوان اولین نیاز زندگی سخن می‌گفت، یا پیشتر در سخنرانی افتتاحیه انترناسیونال اول (۱۸۶۴) تمایز بین کار پیشین و «کار متحد که با دستی مشتاق، ذهنی آماده و قلبی شادمان به تلاش می‌پردازد» را مطرح می‌کرد، دقیقاً به کار لازم در سوسیالیسم در حوزه تولید مادی اشاره داشت. در مورد زمان کار لازم در سوسیالیسم که به خود تولید مادی اختصاص می‌یابد، توسعه مستمر نیروهای مولد با نرخ بالا - با کمک پیشرفت علم و فناوری - امکان کاهش پیوسته زمان کار لازم و افزایش متناظر زمان قابل‌تصرف (یعنی زمان آزاد) را برای هر فرد فراهم می‌آورد.